(119)

هو الله

مراسله آنجناب واصل و بر وقوعات و هذیان مفتریان اطلاع حاصل گردید از این گونه امور مغموم و محزون نشوید و قلب را که مشکاة انوار رحمن و مرکز سنوح حقائق وجدانست مکدر ننمائید این اقوال و احوال اوهام مجرد است و این شئون و ظنون از نتائج جنونست امثال این گونه وقوعات تا بحال بیحد و حساب واقع بلکه وقوعاتی وقوع یافت که این واقعه نسبت بآنها حکم قطره و دریا داشته و عاقبت حقیقت حال چون مهر منیر از افق مبین ظاهر و لائح گردید جای ملال نیست و موقع کلال نه چه که بزرگان دربار پادشاهی و ارکان مملکت شهریاری آنان که شخص شهیر و هوشیار و بصیرند بر حقائق امور مطلعند و بر حقیقت سیر و سلوک واقف این ترهاترا در مسامعشان وقعی نه و این مفتریات را تأثیری نیست دیگر افترائی اعظم از آنچه بر سید علی اکبر در طهران واقع شد نخواهد شد علی الخصوص مفترین از صنادید ناس بودند و محل اعتماد کل اشخاص الحمد لله اعلیحضرت تاجداری بنفس همایون و بواسطه ارکان سلطنت جهانبانی تحقیق فرمودند عاقبت سبب خجلت طاعنین و شرمساری مفترین شد شما نیز حال الحمد لله در تحت حکومت شخص کامل عادلید و در حضور بصیر ناقد و مفترین را کما هو حقه می‌شناسند و پیش از شما بر حقائق احوالشان مطلع گشتند سبحان الله معاندین از یکطرف خود را وکیل و وریث حضرت باب می‌شمرند و دعوای اصالت و وکالت کنند و از طرف دیگر نزد هموطنان زبان بطعن گشایند که این اشخاص بابی هستند و عنداللزوم بسب و لعن مرشد خویش لسان بیالایند زیرا این روش در طریقشان جائز و موافق و باین دسیسه امر را بر هموطنان ساده مشتبه نمایند دیگر تفصیل بعضی مفترین را و رفتنشان بماغوسا و واسطه مخابره بودنشان را یاران وطن مطلع نیستند حال شما با وجود این وقوعات و افتراها درصدد مقابلی و انتقام نباشید و جز بصرف انصاف حرکت ننمائید و زبان را بمذمتشان میالائید نهایت آنکه درصدد مدافعه و اکمال ناموس باشید این دنیای دنی را لیاقت و سزاواری نبوده و این خاکدان فانی را ثبوت و قراری نه الحمد لله اخلاق و اطوار و افکار این طائفه در نزد عموم طوائف از آشنا و بیگانه واضح و آشکار است اگر به نظر انصاف نظر شود کل شهادت میدهند که این طایفه صادق دولتند و طالب سعادت ملت و اکثر ناس در فکر خویش و مبتلای کم و بیش هستند یا زخارف و حطام اندوزند و یا خود شمع عیش و عشرت افروزند نفسی بی‌هوسی برنیارند و قدمی بخیر همدمی برندارند بآرزوی جاهی همگنان را بچاهی افکنند و

بجهت خوشی ایامی بمذلت اقوامی راضی شوند دانایان در تأسیس بنیان و اصلاح احوال بینوایان بکوشند و نادانان از جام غفلت مست و مدهوش و این طائفه از فکر خویش در کنارند و در خیر عموم جان نثار جسم ایران را عنصر حیاتند و در نوایای صالحه آیات باهرات در اصلاح اخلاق سعی بلیغ دارند و در سبیل رضای الهی بذل دل و جان دریغ ننمایند چهل سال است با وجود جمیع بلایا و محن و آلام تصحیح اخلاق نمایند و تعدیل اطوار انصاف لازم است از سال ورود بعراق تا بحال آنچه محل سخط و عذاب شدند و در مورد زجر و عقاب افتادند گناهی ننمودند و آهی بر نیاوردند جز تسلیم و رضا کلمه‌ئی بر زبان نراندند و بغیر از صبر و سکون و صمت و سکوت وادئی نه پیمودند و بکمال صدق و استقامت بخدمت دولت کوشیدند و بخیرخواهی ابناء وطن جان نثاری نموده چشم از هر وقوعات پوشیدند شب و روز اوقات را حصر بر ما به الترقی نموده در حصول فوائد عمومی جان باختند و در وسائل تزیین حقیقت انسانی بانوار سعادت و دانائی و ظهور کمالات بشری و تحقق اعظم مناقب نفوس مدنی روح و وجود ایثار نمودند دیگر مقدس اردبیلی نیز اعظم از این تقدیس ابراز ننمود اگر چه بصر اهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هوا بغیر از ذمائم نشنود عاقلان خوشه‌چین از سر لیلی غافلند کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را شما از وقوع اینگونه فسادها محزون نشوید و دلخون نگردید ما مأنوس جفائیم و مألوف وفا بر من مسکین جفا دارند ظن که وفا را شرم می‌آید زمن قلب را با نوار تقدیس روشن کنید و جانرا بنوایای خیریه گلشن نیت پاک جسم خاک را همعنان افلاک نماید و از حضیض جهل باوج عرفان کشاند اوقات حیات بگذرد و زندگانی جسمانی فانی شود راحت عزیزان و مشقت بینوایان کل بپایان رسد در اینصورت خوشا نفسی که اثر خیری و نمونه کمالی در معرض عمومی عالم انسانی گذارد و فرخنده بزرگواری که چشم از مدح و قدح جهانیان پوشیده و از صهبای محبت الله نوشیده و از افق موهبت عالم انسانی بانوار رحمانی طالع و لائح گردد و باشعه ساطعه از حقیقت کلیه در جهان ظلمانی چون شمع نورانی برافروزد و سبب ترقی نفوس در درجات عالیه کمالات که اعظم منقبت عالم بشریست گردد چون باین مقام بلند اعلی رسد نه کار بمدح و ستایش ناس دارد و نه شکایت از ذم و نکوهش و ممکن نیست نفسی در این خاکدان فانی تأسیس سعادت عالم انسانی نماید یا بخیر عموم کوشد و هدف سهام بلایا نگردد فرض کنیم ما مذموم و مغضوب و مبغوض نفوسیکه بزرگواریشان از مشرق امکان چون آفتاب واضح و ظاهر و عزت مقدسه‌شان نزد عموم طوائف ثابت و لائح با وجود این هر یک بمصائب و شدائد بی‌نهایت مبتلا گشته مورد تحقیر و تکفیر طوائف و امم شدند بقسمیکه بعضی کأس شهادت را بمنتهای سرور و حبور از دست ساقی عنایت نوشیدند و بعضی دیگر

در مذلت سجن حقیر و اسیر و در تحت سلاسل و زنجیر جان رایگان فدا نمودند ملاحظه نمائید خون هابیل را سبیل نمودند و حضرت شیث را جامه رثیث در بر کردند نوح نجی را بنوحه و انین قرین نمودند و سخره و استهزا روا داشتند هود محمود را قوم عنود زجر شدید نمودند و ناقه صالح را حزب طالح پی کردند خلیل جلیل را در آتش انداختند و یوسف صدیق را بشدائد سجن و وثیق بیازردند حضرت کلیم را بورطه خوف و بیم انداختند و عذاب الیم نمودند و حضرت روح را سرگشته دشت و صحرا کردند و هزار گونه تهمت و جفا سید حصور را اهل غرور سر بریدند و سرور کل خاتم رسل را لب و دندان شکستند و شاه شهیدانرا بنهایت مظلومیت خون مطهر ریختند و بر اهل بیت رسالت خاک مذلت بیختند حضرت امیر را زخم شمشیر روا داشتند و هفتاد سال در مجالس و محافل و بر مساند و منابر لعن و سب نمودند و جمیع جور و جفاها بسبب تهمت و افتراهای اعدا بود و مفترین رکن رکین جمهور بودند و پیشوایان اهل غرور حال مفترین بر این آوارگان الحمد لله ارذل اقوام‌اند و اکذب انام و عجب اینست که قبح اعمال و سوء اطوارشان چون آفتاب مشهور و بمحرمان حرم عرفان زبان طعنه گشایند و افترای محض روا دارند حکایت کنند که چون حضرت سید الساجدین و سند المقربین علیه السلام باسیری وارد شام شدند در حالتیکه اسیر بودند و زیر زنجیر شخصی حاضر شد و سؤال نمود که اگر پشه ئی بر ردای من نشیند و چون برانم کشته شود آیا با ردای آلوده بخون بعوضه نماز جائز است آن بزرگوار در جواب فرمودند سبحان الله یقتلون الحسین و یسئلون عن دم البعوضه و حال حضرات مفترین منکر حضرت ربوبیتند و غافل از الطاف رب احدیت سلوکشان هادم بنیان انبیا و خویشان مخرب بنیاد جمیع اولیا از مذهب اصفیا در کنارند و از مشرب ابرار بیزار مرتکب کبائر و صغائرند و منکر حقوق مثبوت واضح در دفاتر کذب را شعار خود نمودند و دنائت را دثار خویش کردند با وجود این بر اطوار و احوال ملک سیرتان و اخلاق و صفات آزادگان نکته گیرند و آنچه را خود لائق و سزاوارند نسبت دهند شاعر عرب گوید

و هبنی قلت هذا الصبح لیل ایعمی العالمون عن الضیاء

باری مختصرش اینست که این آوارگان بعالمی افتاده که نه سنگ ملامت بد خواهانرا وصول و اثری بوده و نه مدح و ستایش خیر خواهانرا فائده و ثمری فضولی گفته کثرت پیکانک اتیمشدر تیموردن من بکا متنبی گوید

دمانی الدهر بالارزاء حتی　　فؤادی فی حدید من نبال
فصرت اذا اتتنی من سهام　　تکسرت النصال علی النصال ملجأ

و پناه این عباد صون حمایت حضرت پروردگار است و ملاذ و معاذ آوارگان عون و عنایت کردگار نفسی نکته‌ئی بر اطوار و احوال نتواند گرفت مگر آنکه گوید این طائفه شخص بزرگواریرا معتقدند در طریقت خویش متعبد دیگر چه توانند گفت و چه اسناد توانند داد این وجدانست و حاکم بر وجدان قیوم زمین و آسمان در ممالک متمدنه ابدا سؤال از ضمائر و عقاید احدی ننماید تا چه رسد به تعرض آیا ندیدند و نشنیدند و یا سائر دول از حریت وجدان اهالی ضرری دیدند آیا قوائم حکومت بغیر از حریت قلوب ثابت و راسخ گشت دعائم سلطنت بغیر از این وسیله محکم و متین شد جمیع ممالک بیگانگان معمور و رعایا از صهبای سعادت مخمور خدمت حضرت سفیر کبیر دام اقباله العالی از لسان این داعی عرض ممنونیت و تشکر نمائید و عرض کنید که آنحضرت تا بحال در حق بسیاری از مهتران و کهتران اظهار عنایت فرمودید و چه زحمتها که تحمل نمودید من هیچیک چنانچه باید و شاید پاداش زحمات و التفات سرکار را نداشتند بلکه کل فراموش نمودند و یا آنکه پرده و روپوش گذاشتند لکن ما اگر چه آواره‌ئیم بگوشه زندانی افتاده بهیچوجه التفات حضرتت را فراموش ننمودیم و صدقش اینست که تا بحال در این مدت مدیده نه اهانتی دیدیم و نه جفائی کشیدیم بقدر امکان آثار مروت دیدیم و ظهور عدالت امیدواریم تا جان و جنان موجود بدعایشان دمساز و بستایش خلق و خویشان همراز باشیم این بیت عربی را عرض نمائید

ما کنت بالسبب الضعیف　　فانما یدعی الطبیب لشدة الاوصاب

و عرض کنید که شما از جمیع قونسولهای دولت جاوید مدت چه سلف و چه خلف استفسار فرمائید از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این طائفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولکن چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد اما عاقبت هر سری آشکار گردد و حقیقت هر نیتی پدیدار

دانه چون اندر زمین پنهان شود　　سر آن سرسبزی بستان شود

لقمان به پسرش ناتان می‌فرماید یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السمآء او فی الأرض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر باری خوشتر اینست که چشم از امکان بسته سرمست جام محبت الهی باشیم فنعم ما قال

و لیتک تحلو و الحیوة مریرة — و لیتک ترضی و الانام غضاب
و لیت الذی بینی و بینک عامر — و بینی و بین العالمین خراب
اذا صح منک الحب یا غایه — المنی فکل الذی فوق التراب تراب

مورخه ۱۵ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۷
(عباس)